

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

جناب خدیجه

همه مطالب مستند است و از هر دو جهت، اولویت ۱ دارد.

تطبیق داستان کتاب با سند	اعتبار سند (شیعه یا سنی)
اولویت ۱	اولویت ۱

سند متون کتاب
البداية و النهاية، ابن كثير، ج ۲، ص: ۲۹۶ حكاه عن ابن عباس و عائشة قالت و كان خويلد مات قبل الفجار، و هو الذي نازع تبعاً حين أراد أخذ الحجر الأسود إلى اليمن، فقام في ذلك خويلد و قام معه جماعة من قريش ثم رأى تبع في منامه ما روعه، فنزع عن ذلك و ترك الحجر الأسود مكانه.
كمال الدين و تمام النعمة / ج ۱ / ۱۶۰ / ۸ باب بشاره عيسى ابن مريم ع بالنبي محمد المصطفى ص إِنَّمَا نَسْلُهُ مِنْ مُبَارَكَةٍ لَهَا بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ لَا صَخَبٌ فِيهِ وَ لَا نَصَبٌ يُكْفِلُهَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ این مربوط به حضرت صدیقه است نه جناب خدیجه.
تاریخ الإسلام، الذهبي ج ۱ ۲۳۷ ثم توفي عمه أبو طالب و زوجته خديجة قال الزبير بن بكار: كانت تدعى في الجاهلية الطاهرة،
البداية و النهاية، ابن كثير ج ۲ ۶۲ قصة عيسى بن مريم عبد الله و رسوله و ابن أُمته عليه من الله أفضل الصلاة و السلام نزل جبريل الى رسول الله صلى الله عليه و سلم بما أرسل به و جلس يحدث رسول الله صلى الله عليه و سلم إذ مرت خديجة فقال جبريل من هذه يا محمد قال هذه صديقة أمتي
بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۳۵ ۱۴۳ باب ۳ نسبه و أحوال والديه عليه و عليهما السلام مِنْهُ فِي مَرْتَبَةِ خَدِيجَةَ وَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَعَيْنِي جُودًا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمَا - عَلَى هَالِكَيْنِ لَا تَرَى لَهُمَا مَثَلًا - عَلَى سَيِّدِ الْبَطْحَاءِ وَ ابْنِ رَيْسِيهَا - وَ سَيِّدَةِ النِّسْوَانِ أَوَّلِ مَنْ صَلَّى -
السيرة الحلبية، أبو الفرج الحلبي ج ۱ ۱۹۹ باب: تزوجه صلى الله عليه و سلم خديجة بنت خويلد رضى الله عنها كانت تدعى في الجاهلية بالطاهرة. و في لفظ: كان يقال لها سيدة قريش
إحقاق الحق، الشوشتری ج ۱۹ ۲۵۵ مما أوحى الله الى عيسى عليه السلام (ان الحسن و الحسين يستشهدان) عن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: أوحى الله الى عيسى «ع»: ... انما نسله من مباركة خديجة

أنساب الأشراف، البلاذري، ج ١، ص: ٩٥

قالوا: وقدمت حلیمه علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد تزوجه خدیجه بنت خویلد، فأنزلها و أكرمها. فشکت جذب البلاد و هلاک الماشیه. فکلم خدیجه فیها. فأعطتها أربعين شاء و بعیرا للطنعنه، و صرفها إلى أهلها بخیر. گویند: بعد از تزویج پیغمبر با خدیجه علیها السلام، حلیمه به مکّه آمد. پیامبر او را نشانند و اکرام کردند. خدیجه از خشکسالی و از بین رفتن چهارپایان شکایت کرد.

پیغمبر با خدیجه در این مورد صحبت کرد. او چهل گوسفند و یک شتر به او عطا داد.

بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ١٦ ٧١ باب ٥ تزوجه ص بخدیجه رضی الله عنها و فضائلها و بعض أحوالها ص
ثم إن خدیجه قالت لعمها ورقه خذ هذه الأموال و سر بها إلى محمد ص و قل له إن هذه جميعها هدیة له و هی ملكه يتصرف فیها كيف شاء و قل له إن مالی و عبیدی و جميع ما أملك و ما هو تحت یدی فقد وهبته لمحمد ص إجلالا و إعظاما له

كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة) ج ١ ٥٠٨ فصل فی مناقب خدیجه بنت خویلد أم فاطمة

و نقلت من كتاب معالم العترة النبوية- لأبی محمد عبد العزيز بن الأخضر الجنازى الحنبلى و ذكر خدیجه بنت خویلد أم المؤمنین و تقدم إسلامها و حسن مؤازرتها و خطر فضلها و شرف منزلتها

و ذكر مرفوعاً عن محمد بن إسحاق قال- كانت خدیجه بنت خویلد امرأة تاجرة ذات شرف و مال تستأجر الرجال فی مالها و تضارهم إياه بشيء تجعله لهم منه و كانت قریش قوماً تجاراً فلما بلغها عن رسول الله ص من صدق حديثه و عظیم أمانته و كرم أخلاقه بعثت إليه و عرضت علیه أن يخرج فی مالها تاجراً إلى الشام و تعطيه أفضل ما كانت تعطى غيره من التجار مع غلام لها يقال له ميسرة فقبله منها رسول الله ص و خرج فی مالها ذلك و معه غلامها ميسرة حتى قدم الشام فنزل رسول الله ص فی ظل شجرة قريباً من صومعة راهب فاطلع الراهب إلى ميسرة فقال من هذا الرجل الذي نزل تحت هذه الشجرة فقال ميسرة هذا رجل من قریش من أهل الحرم فقال له الراهب ما نزل تحت هذه الشجرة إلا نبی.

ثم باع رسول الله ص سلعته التي خرج فيها و اشترى ما أراد أن يشتري ثم أقبل قافلاً إلى مكة و معه ميسرة و كان ميسرة فيما يزعمون قال إذا كانت الهاجرة و اشتد الحر نزل ملكان يظللانه من الشمس و هو يسير على بعيره فلما قدم مكة على خدیجه بمالها باعت ما جاء به فأضعف أو قريباً.

و حدثها ميسرة عن قول الراهب و عما كان يرى من إظلال الملكين فبعثت إلى رسول الله ص فقالت له فيما يزعمون يا ابن عم إني قد رغبت فيك لقرابتك مني و شرفك فی قومك و سبطك فيهم و أمانتك عندهم و حسن خلقك و صدق حديثك ثم عرضت عليه نفسها.

وَكَانَتْ خَدِيجَةُ امْرَأَةً حَازِمَةً لَّيْبَةٍ شَرِيفَةً وَهِيَ يَوْمَئِذٍ أَوْسَطُ قُرَيْشٍ نَسَبًا وَأَعْظَمُهُمْ شَرَفًا وَكَثَرُهُمْ مَالًا وَكُلُّ قَوْمِهَا قَدْ كَانَ حَرِيصًا عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَقْدَرُوا عَلَيْهِ فَلَمَّا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مَا قَالَتْ ذَكَرَ ذَلِكَ لَأَعْمَامِهِ فَخَرَجَ مَعَهُ مِنْهُمْ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ حَتَّى دَخَلَ عَلَى خُوَيْلِدِ بْنِ أَسَدٍ فَخَطَبَهَا إِلَيْهِ فَتَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص.

ابو محمد عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی الحنبلی گوید در کتاب معالم العترة النبویة که:

خدیجه بنت خویلد ام مؤمنین است و سمت بتقدم اسلام دارد، و حسن معاونت او برسول الله بسیار بوده، و صاحب قدر و شرف و منزلت است.

و آورده در آنجا نقل از محمد بن اسحاق که خدیجه بنت خویلد زنی بود تاجر ذات شرف و مالدار بود و مال خود را بمردم بر سبیل مضاربه میداد و ایشان تجارت میکردند و حصه از ربح آن مال بمعاملان میداد، و قریش جماعتی بودند از اهل تجارت، پس چون خدیجه رسانیدند که رسول الله (ص) مردی است صادق القول با امانت و حسن اخلاق دارد، خدیجه فرستاد نزد آن حضرت و بر او عرض کرد که چیزی از مال خدیجه بستاند و بآن تجارت نماید بجانب شام و بدهد بوی زیاده از آنکه بدیگران میداده از آن تجار، و غلام خودش میسر نام همراه او کند.

آن حضرت این را قبول فرمود از مال او چیزی ستاده و با میسر بیرون رفت بطرف شام تا رسید بآنجا رسول الله (ص) بپای درختی فرود آمد که آنجا بود نزدیک بصومعه راهبی، راهب آن را دید از میسر پرسید که این چه مرد است که در پای این درخت نزول کرده؟ میسر گفت: این مردی است قریشی از اهل حرم محترم، راهب گفت: در پای این درخت فرود نمی آید مگر پیغمبری، بعد از آن آن حضرت متاعی که داشت فروخت و آنچه خواست خرید و با قافله بجانب مکه روان شد برفاقت میسر، و با این علامات زعم پیغمبری در او میکردند میسر گوید که در نیم روز که گرما اشتداد پیدا میکرد دو ملک نازل میشدند و بر سر او سایه میکردند تا حرارت آفتاب در وی کار نکند و او بر شتر خود سیر میفرمود.

چون بمکه آمد و مال تجارت خدیجه را آورد، دو چندان فایده کرده بود یا نزدیک بآن؛ و میسر نیز آنچه شنیده بود از قول راهب و آنچه دیده بود از سایه کردن دو ملک با خدیجه بگفت، آنگاه فرستاد نزد رسول الله و گفت آنچه زعم ایشان بود در باب او که ای پسر عم من بتو راغبم از جهت قرابت من بتو و شرافت تو در میان قوم و امانت تو نزد ایشان و حسن خلق و راستی گفتار، و بعد از آن خود را بر او عرض کرد.

و خدیجه زنی بود حازمه لبیبه شریفه و در آن روز اوسط قریش بود از روی نسب و اعظم و اکثر ایشان بود بشرف و مال و هر یک از آن قوم حریص و راغب بودند بر خواستن او، اما قادر نبودند بر آن، چون آن پیغام برسول الله (ص) رسید با اعمام خود مصلحت دید حمزه بن عبد المطلب از آن میان بیرون آمده با او قدم در این کار نهاد و رفت نزد خویلد بنت اسد و او را از جهت رسول الله خواست و رسول الله او را تزویج فرمود.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

قال النبی ص یا معاشر الأعمام قد أطلتکم الکلام فیما لا فائدة فیہ قوموا و اخطبوا لی خدیجة من أביها فما عندکم من العلم مثل ما عندی منها فنهضت صفیة بنت عبد المطلب رضی الله عنها و قالت و الله أنا أعلم أن ابن أخی صادق فیما قاله و یمکن أن تكون خدیجة مازحة علیه و لكن أنا أروح و أبین لکم الأمر ثم لبست أفری ثیابها و سارت نحو منزل خدیجة فلقیتها بعض جواریه فی الطريق فسبقتها إلى الدار و أعلمت خدیجة بقدم صفیة بنت عبد المطلب و كانت قد عزمت علی النوم فأخلت لها المکان و قد عثرت خدیجة بذیلها فقالت لا أفلح من عاداک یا محمد فسمعت صفیة کلام خدیجة فقالت فی نفسها أجاد الدلیل ثم طرقت الباب ففتح و جاءت إلى خدیجة فلقیتها بالرحب و التحیة و أرادت أن تأتي لها بطعام فقالت یا خدیجة ما جئت لأکل طعام بل یا ابنه العم جئت أسألك عن کلام أ هو صحیح أم لا فقالت خدیجة بل هو صحیح إن شئت تخفیه أو شئت تبديه و أنا قد خطبت محمدا لنفسی و تحملت عنه مهري فلا تکذبه إن کان قد ذکر لکم بشیء و إنی قد علمت أنه مؤید من رب السماء فتبسمت صفیة و قالت و الله إنک لمعدورة فیمن أحببت و الله ما شاهدت عینی مثل نور جبینہ و لا أعذب من کلام ابن أخی و لا أحلی من لفظه ثم أنشأت تقول شعرا

الله أكبر کل الحسن فی العرب. کم تحت غرة هذا البدر من عجب.
قوامه ثم إن مالت ذوائبه. من خلفه فهي تغنيه عن الأدب.
تبت يد اللائمی فیہ و حاسده. و ليس لی فی سواه قط من أرب

قال ثم إن صفیة رضی الله عنها عازمت علی الخروج من بیتها فقالت لها خدیجة أمهلی قليلا ثم أخرجت خلعة سنية و خلعتها علی صفیة و ضمتهإلى صدرها و قالت یا صفیة بالله علیک إلا ما أعتنینی علی وصال محمد ص «١» قالت نعم ثم خرجت طالبة لإخوتها فقالوا لها ما وراءک یا صفیة یا ابنه الطیبین قالت یا إختوی قوموا إن کنتم قائمین فو الله إن لها فی ابن أخیکم محمد ص رغبة ليس تدرك ففرحوا بذلك کلهم غیر أبی لهب
حضرت محمد صلی الله علیه و آله با صراحت به آنها گفت: «برخیزید و برای خواستگاری خدیجه سلام الله علیها بروید که او آمادگی خود را اعلام کرده است».

عموهای آن حضرت، گفتار او را تصدیق کردند، آنگاه خواهرشان صفیه (عمه پیامبر) را برای خواستگاری و تحقیق به خانه ی خدیجه سلام الله علیها فرستادند. صفیه بهترین لباس خود را پوشید، و به سوی خانه خدیجه سلام الله علیها حرکت کرد، در نزدیک خانه با بعضی از کنیزان خانه ی خدیجه سلام الله علیها ملاقات نمود، کنیز با شتاب نزد خدیجه سلام الله علیها آمد و آمدن صفیه را به او خبر داد.

خدیجه سلام الله علیها بیدرنگ خانه را خالی کرد و آماده ی پذیرائی شد، هنگامی که به استقبال صفیه شتافت، پایش به پایین لباس گیر کرد و لغزید، در این هنگام گفت:

«الا أفلح من عاداک یا محمد! ای محمد! آن کسی که با تو دشمنی کند رستگار نخواهد شد».

صفیه این سخن را شنید و به فال نیک گرفت و با خود گفت: «این دلیل نیکی بر خشنودی خدیجه سلام الله علیها به وصلت با حضرت محمد صلی الله علیه و آله است».

سپس صفیه سلام الله علیها حلقه ی در خانه ی خدیجه سلام الله علیها را کوبید، خدیجه سلام الله علیها به استقبال صفیه آمد و با کمال احترام و تجلیل، صفیه را وارد خانه کرد، خواست برای صفیه غذا بیاورد، صفیه گفت: «من برای خوردن غذا به اینجا نیامده ام، بلکه ای دختر عمو آمده ام از تو در مورد موضوعی سؤال کنم که آیا درست است یا نه؟»

خدیجه سلام الله علیها موضوع را دریافت و گفت: «آری درست است، اگر خواهی آن را نهان کن یا آشکار فرما، من از محمد صلی الله علیه و آله برای خودم به عنوان همسر، خواستگاری کرده ام، و مهریه ازدواج با او را از مال خودم بر عهده گرفته ام، اگر او چیزی در این مورد فرموده، سخن او را تکذیب نکنید، من به خوبی می دانم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از طرف پروردگار آسمان تأیید می شود».

صفیه لبخند نمود و گفت: سوگند به خدا در پاسخ مثبتی که دادی معذور و ستوده هستی، سوگند به خدا نوری درخشنده تر از چهره ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ندیده ام، و سخنی شیرینتر و زیباتر از سخن برادرزاده ام را نشنیده ام، سپس اشعاری در شأن محمد صلی الله علیه و آله خواند، که مضمون آن چنین بود:

ای مصحف آیات الهی رویتوی سلسله ی اهل ولایت رویت

سرچشمه ی زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت

آنگاه صفیه خواست از خانه خدیجه سلام الله علیها بیرون آید، خدیجه سلام الله علیها گفت: اندکی صبر کن، سپس لباس فاخری برای صفیه آورد و به او اهدا نمود، در این لحظه صفیه را به نشان دوستی به سینه اش چسبانید و فرمود:

«یا صفیه بالله علیک الا اعیتنی علی وصال محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛

ای صفیه! تو را به خدا سوگند می دهم که تو مرا در وصول به وصال حضرت محمد صلی الله علیه و آله یاری کنی».

صفیه گفت: آری حتما این کار را خواهم کرد.

صفیه خوشحال از خانه خدیجه سلام الله علیها به سوی برادرهایش حرکت کرد و خود را به آنها رسانید، آنها گفتند: «چه خبر؟» صفیه گفت: «ای برادرانم! اگر بنای اقدام دارید برخیزید، سوگند به خدا حضرت خدیجه سلام الله علیها چنان مشتاق و شیفته ی برادرزاده ی شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که قابل وصف نیست».

همه ی عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - جز ابولهب از روی حسادت - خشنود شدند.

وَ خَطَبَ أَبُو طَالِبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ لَمَّا تَزَوَّجَ النَّبِيَّ ص - خَدِيجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ رَحِمَهَا اللَّهُ بَعْدَ أَنْ خَطَبَهَا إِلَى أَبِيهَا وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ إِلَى عَمِّهَا فَأَخَذَ بَعْضَادَتِي الْبَابِ وَ مَنْ شَاهَدَهُ مِنْ قُرَيْشٍ حُضُورٌ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زَرْعِ إِبْرَاهِيمَ وَ ذُرِّيَةِ إِسْمَاعِيلَ وَ جَعَلَ لَنَا بَيْتًا مَحْجُوجًا وَ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثِمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ فِي بِلَدِنَا الَّذِي نَحْنُ فِيهِ ثُمَّ إِنَّ ابْنَ أَخِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا يُوزَنُ بِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا رَجَحَ وَ لَا يُقَاسُ بِأَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا عَظُمَ عَنْهُ وَ إِنْ كَانَ فِي الْمَالِ قَلٌّ فَإِنَّ الْمَالَ رِزْقٌ حَائِلٌ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ وَ لَهُ فِي خَدِيجَةَ رَغْبَةٌ وَ لَهَا فِيهِ رَغْبَةٌ وَ الصَّدَاقُ مَا سَأَلْتُمْ عَاجِلُهُ وَ آجِلُهُ مِنْ مَالِي وَ لَهُ خَطَرٌ عَظِيمٌ وَ شَأْنٌ رَفِيعٌ وَ لِسَانٌ شَافِعٌ جَسِيمٌ فَرَّوَجُهُ وَ دَخَلَ بِهَا مِنَ الْغَدِ.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواستگاری خدیجه دختر خویلد- رحمها الله- با پدر یا عموی او صحبت می کرد ابو طالب در اجتماع قریش حضور یافت و در حالی که دو بازوی در حجره را گرفته بود خطبه عقد را این چنین آغاز کرد: «سپاس خدای را که ما را از بذر ابراهیم و ذریه اسماعیل قرار داد، و برای ما خانه ای نهاد که مردمان گرد او طواف کنند، و نیز حرم امنی که از اطراف جهان نعمتها بسوی آن آورند، و ما را در دیار خود بر مردم فرمانروا قرار داد، آنگاه گفت: این برادرزاده من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب با هیچ یک از مردان قریش سنجیده نشود جز آنکه برتری یابد، و با هیچ کس از آنان قیاس نگردد جز آنکه بزرگتر آید اگر چه از مال دستش تهی است (لکن این نقص نیست) زیرا که مال نصیبی ناپایدار و سایه ای زود گذر است، و اکنون او را بهمسری با خدیجه رغبتی است و خدیجه را بازدواج با او شوقی، و آنچه از مهریه و صداق باشد بر عهده من خواهد بود چه تقدینه و چه بر ذمه، و او دارای موقعیت حسّاسی است شخصیت و مرتبه ای رفیع دارد، و دارای زبانی است نرم و کاربر» و خدیجه را بزوجیت او آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فردای آن روز با وی عروسی کرد و اولین فرزندی که از پیغمبر (ص) حامله گشت عبد الله بن محمد صلوات الله علیه و آله بود.

كشَف الغمّة فی معرفة الأئمّة (ط - القديمة) ج ۱ ۵۱۲ فصل فی مناقب خدیجة بنت خویلد أم فاطمة ع

وَ قَالَ ابْنُ هِشَامٍ حَدَّثَنِي مَنْ أَتَى بِهِ أَنَّ جَبْرِئِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ أَقْرَأْ خَدِيجَةَ مِنْ رَبِّهَا السَّلَامَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا خَدِيجَةُ هَذَا جَبْرِئِيلُ يَقْرُوكَ مِنْ رَبِّكَ السَّلَامَ قَالَتْ خَدِيجَةُ اللَّهُ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ عَلَى جَبْرِئِيلَ السَّلَامُ.

ابن هشام گوید که: مردم ثقه بمن حدیث کردند که جبرئیل (ع) بر پیغمبر (ص) نازل شد و گفت: ای محمد برسان سلام پروردگار را بخدیجه، آن حضرت فرمود بخدیجه که: اینک جبرئیل آمده و میگوید که پروردگار تو بتو سلام رسانید، خدیجه گفت که: الله تعالی سلام است و از او سلام است، و بر جبرئیل سلام است.

الكافی (ط - الإسلامية) ج ۱ ۴۳۹ باب مولد النبی ص و وفاته

وُلِدَ النَّبِيُّ ص لِأَثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فِي عَامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ الزَّوَالِ وَ رُوِيَ أَيْضًا عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً وَ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَى وَ كَانَتْ فِي مَنْزِلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ وَلَدَتْهُ فِي شَعْبِ أَبِي طَالِبٍ فِي دَارِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ فِي الزَّائِيَةِ الْقُصُوى عَنْ يَسَارِكِ وَ أَنْتَ دَاخِلُ الدَّارِ وَ قَدْ أَخْرَجَتِ الْخِزْرَانُ ذَلِكَ الْبَيْتَ

فَصَبَّرَتْهُ مَسْجِدًا يُصَلِّي النَّاسُ فِيهِ وَبَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَكَثَّ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ قُبِضَ عَ لَانْتَتَى عَشْرَةَ لَيْلَةٍ مَضَتْ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً وَتُوفِيَ أَبُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَهُوَ ابْنُ شَهْرَيْنَ وَمَاتَتْ أُمُّهُ أَمْنَةُ بِنْتُ وَهَبٍ بِنِ عَبْدِ مَنَافٍ بِنِ زَهْرَةَ بِنِ كِلَابٍ بِنِ مُرَّةٍ بِنِ كَعْبٍ بِنِ لُؤْيٍ بِنِ غَالِبٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ وَمَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلِلنَّبِيِّ صَ نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ وَتَزَوَّجَ خَدِيجَةُ وَهُوَ ابْنُ بَضْعٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ عَ الْقَاسِمُ وَرُقِيَّةُ وَزَيْنَبُ وَ أُمُّ كَلْثُومٍ وَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ الطَّيِّبُ وَ الطَّاهِرُ وَ فَاطِمَةُ عَ وَ رُوِيَ أَيْضًا أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلَّا فَاطِمَةُ عَ وَ أَنَّ الطَّيِّبَ وَ الطَّاهِرَ وُلِدَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ وَ مَاتَتْ خَدِيجَةُ عَ حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مِنْ الشَّعْبِ وَكَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ بِسَنَةٍ وَ مَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَ شَنَّا الْمَقَامَ بِمَكَّةَ وَ دَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَ شَكَا ذَلِكَ إِلَى جَبْرِئِيلَ عَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَخْرَجَ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلَهَا فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمْرُهُ بِالْهَجْرَةِ.

دو ماه بیشتر نداشت که پدرش عبد الله در شهر مدینه نزد دائیهای آن حضرت مُرد، و چون چهار ساله شد، مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب، مُرد، و سن آن حضرت هشت سال بود که عبد المطلب از دنیا رفت. بیست و چند ساله بود که با خدیجه ازدواج کرد و پیش از بعثت برای او قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم را زائید و بعد از بعثت برای آن حضرت، طیب و طاهر و فاطمه (ع) زاده شدند و نیز در روایتی است که بعد از بعثت جز فاطمه (ع) برای او فرزندی نیآورده است، و طیب و طاهر هم پیش از بعثت او زائیده شدند، وقتی رسول خدا از شعب بیرون آمد (در محاصره چند ساله ای که از طرف قریش نسبت به بنی هاشم و یاران پیغمبر به وجود آمد) خدیجه (ع) وفات کرد و آن، یک سال پیش از هجرت بود و پس از یک سال از درگذشت خدیجه، ابو طالب (ع) در گذشت و چون پیغمبر این هر دو را از دست داد از ماندن در مکه بدش آمد و اندوه فراوان او را گرفت و از این موضوع به جبرئیل شکایت کرد و خدا به او وحی کرد که از این شهری که اهلش ستمکارند بیرون رو که در مکه پس از ابی طالب یآوری نداری و به آن حضرت فرمان هجرت داد.

الخرائج و الجرائح ج ۱ ۸۵ فصل من روايات الخاصة في معجزاته ص : ۸۳

وَمِنْهَا: أَنَّ قُرَيْشًا كُلَّهُمْ اجْتَمَعُوا وَ أَخْرَجُوا بَنِي هَاشِمٍ إِلَى شَعْبِ أَبِي طَالِبٍ وَ مَكَّثُوا فِيهِ ثَلَاثَ سِنِينَ إِلَّا شَهْرًا وَ اتَّفَقَ أَبُو طَالِبٍ وَ خَدِيجَةُ جَمِيعَ مَالِهِمَا وَ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا مِنْ مَوْسِمٍ إِلَى مَوْسِمٍ فَلَقُوا مِنَ الْجُوعِ وَ الْعَرَى مَا اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ. قریش جمع شدند و قطعنامه ای را امضا کردند و آن را در خانه کعبه گذاشتند. و بعد به مادر ابو جهل دادند. و طبق آن بنی هاشم را از مکه خارج کردند و به شعب ابی طالب رفتند. و در آنجا سه سال ماندند. حضرت ابو طالب و خدیجه، تمام اموال خود را در آنجا خرج کردند. و فقط در ماههای حرام می توانستند آذوقه تهیه کنند و داد و ستد نمایند.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج ۶ ۴۵۵ ۴ - باب أن أقل ما تتعقد به الجماعة اثنان و أنها تجوز في غير

المسجد

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَسْعُودِيِّ فِي إِثْبَاتِ الْوَصِيَّةِ، عَنِ الْعَالِمِ ع فِي حَدِيثٍ فِي أَوَّلِ الْبَعْثَةِ قَالَ ع فَأَنْفَجَرَتْ عَيْنٌ فَتَوَضَّأَ جَبْرِئِيلُ وَتَطَهَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلصَّلَاةِ ثُمَّ صَلَّى وَهِيَ أَوَّلُ صَلَاةٍ صَلَّاهَا فِي الْأَرْضِ فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَصَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع تِلْكَ الصَّلَاةَ مَعَ النَّبِيِّ ص فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ يَوْمِهِ إِلَى خَدِيجَةَ ع فَأَخْبَرَهَا فَتَوَضَّأَتْ وَصَلَّتْ صَلَاةَ الْعَصْرِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مِنَ الرِّجَالِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِيجَةُ.

یک روز جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که در بالای مکه در کنار رودخانه بود آمد، پاشنه پای خود را (بزمین) سائید، چشمه آبی جاری شد، آنگاه جبرئیل علیه السلام وضو گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم برای نماز وضو گرفت و نماز خواند، آن اول نماز واجب بود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زمین بجای آورد، امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز با رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نماز را بجای آورد، در همان روز بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد حضرت خدیجه آمد و او را از جریان پیغمبری خود اطلاع داد. حضرت خدیجه نیز وضو گرفت و نماز عصر آن روز را (با پیغمبر خدا) ادا کرد.

پس اول کسی که از مردان نماز بجای آورد امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و اول کسی که از زنان نماز خواند حضرت خدیجه کبرا بود.

كشَفَ الْغَمَّةَ فِي مَعْرِفَةِ الْأَثَمَةِ (ط - القديمة) ج ١ ٥٠٨ فصل في مناقب خديجة بنت خويلد أم فاطمة ع
وَعَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: ذَكَرَ النَّبِيُّ ص خَدِيجَةَ يَوْمًا وَهُوَ عِنْدَ نِسَائِهِ فَبَكَى فَقَالَتْ عَائِشَةُ مَا يُبْكِيكَ عَلَى عَجُوزٍ حَمْرَاءَ مِنْ عَجَائِزِ بَنِي أَسَدٍ فَقَالَ ص صَدَّقْتَنِي إِذْ كَذَّبْتُمْ وَآمَنْتَ بِي إِذْ كَفَرْتُمْ وَوَلَدْتَ لِي إِذْ عَقِمْتُمْ قَالَتْ عَائِشَةُ فَمَا زِلْتُ أَتَقَرَّبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ بِذِكْرِهَا.
و از امیر المؤمنین (ع) مرویست که یک روزی رسول الله (ص) یاد فرمود خدیجه را در پیش زنان خود و گریست عایشه گفت: چرا باید گریست بر پیر زن سرخی از پیر زنان بنی اسد، آن حضرت فرمود که: او تصدیق کرد مرا وقتی که شما تکذیب میکردند، و ایمان آورد بمن در محلی که شما کافر بودید، و فرزند آورد از برای من و شما همه عقیم و نازاینده بودید، عایشه گوید که ما دائم تقرب میجستیم بر رسول الله (ص) بذكر خدیجه.

العدد القويّة لدفع المخاوف اليومية ٢٢٠ نبذة من أحوال الصديقة الطاهرة ع و كيفية ولادتها ص
فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُبَاهِي بِكَ كَرَامَ مَلَائِكَتِهِ كُلِّ يَوْمٍ مَرَارًا
خداوند متعال در هر روز چند بار به سبب تو بر ملائکه مباهات می‌ورزد.

الأمالي (للطوسي) النص ٤٦٨ [١٦] المجلس السادس عشر
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مِثْلَ مَا نَفَعَنِي مَالُ خَدِيجَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

الخصال ج ١ ٢٠٦ أفضل نساء أهل الجنة أربع

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَ خَطَطٍ فِي الْأَرْضِ وَقَالَ أَتَدْرُونَ مَا هَذَا قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعُ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.

ابن عباس گفت رسول خدا بر زمین چهار خط کشید و فرمود میدانید این چیست؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود بهترین زنان بهشت چهارند، خدیجه دختر خویلد؛ فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم زن فرعون.

قصص الأنبياء عليهم السلام (للاوندی) ۳۱۷ الباب العشرون في أحوال محمد ص

وَالصَّحِيحُ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تُوْفِيَ عَنْهُ فِي آخِرِ السَّنَةِ الْعَاشِرَةِ مِنْ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ تُوْفِيَتْ خَدِيجَةُ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَسَمَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ الْعَامَ الْحُزْنَ